



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۲۰



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۴۹

الهام حضرت بیدل

درسال دوم جلوس اعلیحضرت نادرشاه شهید شخصی بنام **سید مبشر طرازی** از طریق ماورالنهر بکابل آمد که امروز همه شما او را می شناسید. چون وی مکالمات شیرین، اوضاع سنگین و لباس رنگین داشت بزودی مشارالیه گرویده و دیری نه گذشت که دردارالتحریرشاهی بعنوان ترجمان عربی پذیرفته شد. دراین وقت که او ترجمان بود، من درشعبه اول دارالتحریر شاهی مدیربودم و لهذا بعضی اوقات باوی ملاقات های دست میداد و در علوم متداوله خصوصاً در فروع ادبیات باهم مبادله افکار می نمودیم.

چون فهم اصطلاحات و ترکیبات لفظی و معنوی حضرت بیدل با رموزات تصوف، عرفان، منطق و فلسفه شان از مغز و دماغ هرکس پوره نیست و از آنچهته برای ادبای کابل، هند و بخارا درست خواندن و درست معنی نمودن ابیات و آثار حضرت بیدل یا به عبارت ساده تر بیدل فهمی کمال لیاقت در علوم ادبیات است، طرازی هم با حضرت بیدل اخلاص سر شاری نشان میداد و خود را درمعانی و بیان آثار وی وارد میدانست و یگروز این فرد میرزا را با وجد و سرورمی خواند:

**بطراز دامن ناز او چه ز خاک رهی ما رسد
نزد آن مژه به بلندی که ز گرد سرمه دعا رسد**

چون دراین فرد لفظ «طراز» آمده آنرا ایمائی بسوی شهر طراز میدانست و میباید، روز دیگر گفت: وقتی درطراز مجلس حضرت رسول کریم «ص» را بخواب دیدم که در آن محضر نور و ایمان از اهل عرفان حکیم سنائی، حضرت عطار، مولانای روم، شیخ سعدی و بسا از این بزرگان صف احترام بسته بودند. یک نگاه درگوش من فرو خواندند که بیدل همه دل هم از مدعوی این بارگاه سعادت دستگاه است. چون نیک نظرکردم شخص نوواردی را بنام عبدالقادر بار دادند که فرد ذیل را به گریه و ناله می خواند:

**بصفت که تیغ اشارتش کند امتحان جفاکشان
فگند جنون گذشتگی سر بیدل از همه بیشتر**

به مجردیکه حضرت میرزا فرد خود را تمام نمود، میداء فیض بوی اشاره شد که آن اشاره مبارکه چون رشته نوری در وجود میرزا پیچیده و از تمام جمیعت بالاترش نشانید.

روزی اعضای ترجمانی دارالتحریر «شعبه سوم» از طرازی صاحب معنی یک فرد حضرت بیدل را که درپاورقی جنتری همان سال طبع شده بود، خواسته بودند، ولی طرازی قبل از معنی فرموده بودند: اگرچه این فرد بنام حضرت بیدل نوشته شده اما من این کلام بی انجام، دارای جملات خام را از میرزا صاحب ندانسته و در آن تردید علمی هم دارم.

چون انتخاب افراد را برای درج درپاورقی های جنتری من نموده بودم مرا به شعبه سوم طلبیدند تا معلوم شود که این فرد راستی از حضرت بیدل است یا نه؟ همینکه طرازی مرا دید با ترتیل و قلقله تمام فرد را خواند:

**هر چند کار فرد است امروز مفت خود گیر
شاید دماغ طاقت وقت دگر نباشد**

بعد گفت: آیا این فرد از حضرت میرزا خواهد بود؟ گفتم: بلی! گفت: نخواهد بود، زیرا جمله «دماغ طاقت» درین بیت ترکیب صحیح نیست و کدام معنی هم در آن مرتب نه میشود من گفتم: این فرد را با تمام افرادی که در پاورقی

های جنتری جابجا طبع شده ، خودم انتخاب کرده و قطعاً این فرد از حضرت میرزا است ، تاخاستم بگویم درجمله « دماغ طاقت » چه غلطی است با تلخ تر تمام گفت: با این بحر وقایه کدام غزلی از جناب میرزا بیدل از نظر من نگذشته و بیاد نیست، اگر از همین غزل کدام بیت دیگر شما یاد داشته باشید ، بخوانید تا مگر حافظه من کمک کند و به خاطر بیاید. من بی تردد و تفکر گفتم در فرد دیگر چنین می فرمایند:

بر ما خطا گرفتن از کیش شرم دوراست کس عیب کس نگوید تا «بی پدر» نباشد

به مجرد خواندن این تصادف عجیب بحیرت فرو رفتم که چگونه این فرد بیاد آمد وچطور عوض «بی حیا»، «بی پدر» آورده توانستم . طرازی کا کا هم خواه ارادتاً دانست خواه تصادفاً چون ازین ایراد گیری بی شرمی و بی پدری او ثابت می شد. بر میز پیش روی خود نظردوخته خاموش مطلق ماند وحتی همینقدر سر بالا نکرد تا ملاحظه نماید که حاضرین چه ایما و اشاراتی باهمدیگر دارند، خلاصه از همان روزتا وقتی که از افغانستان اخراج میشد بامن خاطر آزرده دل گرفته بود.

از الهامات بیدل

ارادت و اخلاص سردار نصرالله خان نایب السلطنه مرحوم به کلام سراپا الهام حضرت بیدل و مجامع که به حضورشان از شعرای صاحب‌دلف و مرتب می شد ولو که فعلاً همه آنها غائب اند. در نزد مخاطب و متکلم این مجلس معروف و معلوم است، اما تأسف ما از آن است که کسی یافت نمیشود تا خاطرات یا لطایف و ظرایف صحبت ایشان را بما بازگوید و بیادآوری از لطف طبع و سخن دانی آن سخنوران نامی مجلس ما را که پیرو افکار عالی آنهایم رونق و سرور بخشند . تنها از آن باغ و بهار برباد رفته فارغ نام یک بلبل دل شکسته بال باقی مانده که در این خزان عمر از گریه بریاد رفتگان یکدم فارغ نمی شود و بدست شکنجه روزگار حال ندارد که از آن ماضی قریب بقسم جمله متعرضه هم بیان کرده بتواند تاچه رسد به انشای کدام خیر از زمانه های بعید و عصر پیشین ، مع الوصف آقای فارغ اگر نوشتن را از آن کلیات شعراء بی خبر هم پندارد. نزد ما از افراد واقف و یادگار همان مجلس بوده و غنیمت روزگار هستند ، چه با ه ر فراموش کاری و حواس پریشان گاه گاهی از آن جمعیت یاد میکنند و از خاطرات آن مجامع بخاطر ما بیان می فرمایند.

از آن جمله در ۹ سنبله ۱۳۲۹ ش در قلعه سرخ واقع گل‌باغ که دعوت آقای عثمان جان پسر رشید محمد حسین خان معین سابق مالیه بودیم و آقای فارغ فرمودند: روزی در مجلس سردار مرحوم نصرالله خان پسر ارشد امیر عبدالرحمن خان بیدل خوانان مجمع ادبی ساخته و محفل طربی پرداخته بودند که دفعتاً « ملا بادل » یعنی همان متشاعر جاهل و معارض حضرت بیدل با دیوان مملو از اشعار جفنگو ادعای کهنه لنگ ، مانند سنگ تفرقه بر شیشه دل های هم آهنگ آمد. با رسیدن این هیئت دبنگ و قواره دیو درنگ قافیه همه تنگ گشته ، صحبت های همدلی و سیرعالم بیدلی برهم خورد و مجلس از جد به هزل کشید ، از کلیات قلمی که بدست مطالعه بود فالی گرفتند ، اتفاقاً فرد ذیل برآمد:

پیر گردیدی دگر بادل گران جانی مکن پنبه ات تا چند خواهد بر سر مینا نشست

چون با دل جاهل این وقت ریش سفید و چشم های کوکره داری سرخ داشت گویا روحانیت حضرت بیدل به الفاظ مناسب مجالس عیش و غفلت بر وضع آن تنقید و نصیحت فرمودند .

پایان